**مطلب یکصد و پنجاه و سوم \_ بیان مبارک در باغ**

**رضوان در عکا**

در باغ رضوان عکا از فم اطهر صادر قوله الاعلی : " صبح یوم مبارک جمعه از قصر سفر نمودیم و در بستان وارد و هر شجره بکلمه‌ای ناطق و هر ورق بذکری مترنم نخل‌ها بذکر انظر الی آثار رحمة الله ذاکر و نهرین بلسان فصیح بقرائت کلمهٴ مبارکهٴ منا کل شئ حی مشغول سبحان الله باسراری ناطق بودند که تحیر آورد آیا در کدام دبستان وارد شده‌اند و نزد که تعلیم گرفته‌اند بلی این مظلوم یعلم و یقول عند الله المهیمن القیوم و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی بحضور حاضر و بنیابت آن جناب بزیارت فائز خوان نعمت گسترده و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی باسم آن جناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین حاضر و موجود بل ما ترید الآذان چه که اوراق از نسیم ارادهٴ الٓهی متحرک و از آن حرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غایبین طلب حضور مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الٓهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذی ایدک و ایدها باری من فی البستان به نعمتهای بدیعهٴ لطیفه متنعم و در انتها بحمد و شکر مولی الوری ناطق فی الحقیقه جای اولیاء نمودار نسئل الله تبارک و تعالی ینزل علیکم فی کل حین رحمة من عنده و برکة من لدنه و فضلا من جانبه انه لهو الغفور الکریم ...." انتهی